

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

ملاحظه فرمودید که اگر ما نبوت را طبق تفسیری که فلاسفه‌ی مشاء دارند برای نبوت مطرح کنیم، استصحاب در آن جریان ندارد، به سه جهتی که ذکر شد:

یکی اینکه چنین خصوصیت و مرتبه‌ای عین فعلیت هست و قابل زوال نیست، مجرد یک حال یا یک وصفی نیست که قابلیت تغییر داشته باشد، نبوت به این معنا اینطور نیست که بگوئیم یک حال یا یک وصفی است که قابلیت زوال و تغییر دارد.

بیان دوم این بود لو فرضنا قابلیت زوالش را، اما چون مجهول شرعی نیست.

وجه سومش این است که همه‌ی اینها را کنار بگذاریم اثر شرعی بر آن مترتب نیست که ما در این وجه سوم اشکال کردیم، اما اگر آمدیم نبوت را روی مبنای متکلمین مطرح کردیم که نبوت یک عنوان مجهول و یک منصب مجهول را دارد، اینجا تعبیر مرحوم آخوند این است که بگوئیم نبوت مانند ولایت باشد یعنی از عبارت آخوند استفاده می‌شود که آخوند در باب ولایت دیگر مبنا را مطرح نمی‌کند همین مبنای واحد است که بگوئیم از مناصب مجهوله است برخلاف مرحوم اصفهانی که ایشان عین همین دو مبنایی که در باب نبوت هست را در باب امامت هم مطرح می‌کند.

علی‌ای حال از عبارت آخوند استفاده می‌شود که در امامت دو تا مبنا نداریم و همچنین لا یبعد که بگوئیم از عبارت آخوند استفاده می‌شود که ایشان هم تمایل دارند در این بحث به مبنای فلسفه، یعنی نبوت را همانطوری می‌خواهند معنا کنند، می‌گویند لو كانت من المناصب المجهولة كالولاية، اینجا مورد برای استصحاب هست ما می‌توانیم استصحاب کنیم بگوئیم نبوت در این شخص قبلاً بوده و الآن هم استصحاب کنیم بقاء نبوت را، قابلیت استصحاب دارد، هم آثار شرعی و هم آثار عقلی بر آن بار می‌شود.

اشکال این استصحاب این است که ما اگر بگوئیم در حضرت موسی نبوت بوده، شک کنیم در ارتفاعش استصحاب کنیم بقاءش را، این از محل ابتلا خارج شده، اولاً داخل در محل ابتلا نیست و ثانیاً یقیناً به ارتفاعش هم داریم، ما که شک نداریم در بقاء نبوت، این هم صورت دوم. مرحوم آخوند سه صورت را بیان می‌کنند. عمده اشکال همین است که عرض کردم چه کسی می‌خواهد استصحاب کند، اگر یهود می‌کند یقیناً به بقاءش دارد، حالا اگر یک یهودی شک در بقاءش کرد برای خودش استصحاب می‌کند اثرش هم بار می‌کند. اما مسلمان یقیناً به ارتفاعش دارد.

فرض اول نبوت به معنای فلسفی است، فرض دوم نبوت به معنای کلامی است که روشن شد.

فرض سوم در کلام مرحوم آخوند

حالا فرض سوم این است که ما استصحاب کنیم احکام شرایع سابقه را، بگوئیم این حکم در شریعت موسی بوده و نمی‌دانیم حالا در شریعت ما باقی است یا نه؟ مسلم اینجا استصحاب جریان پیدا می‌کند و این مطلب که ما بگوئیم یقین داریم شرایع سابقه نقض شده این مطلب باطلی است، آنچه مسلم است این است که نبوت نبی گذشته تمام شده اما هیچ دلیلی بر نص شرایع سابقه نداریم بلکه بالاتر داریم، یعنی مسلمان باید مصدق نسبت به شرایع سابقه هم باشد و ما در بحث استصحاب شرایع سابقه گفتیم گرچه ارکان استصحاب موجود است می‌گوئیم یک حکمی در شریعت حضرت موسی بوده و الآن نمی‌دانیم در شریعت ما باقی است یا نه؟

یقین سابق شک لاحق هست و لذا استصحاب امکان جریانش هست، اما همان جا ما گفتیم اسلام و رسول اکرم(ص) را مصدق شرایع سابقه می‌دانیم و وقتی مصدق هست یعنی تمام آن احکام شرایع سابقه برای ما باقی است و در نتیجه اصل اولی بقاء تمام احکام شرایع سابقه است الا ما خرج بالدلیل، دلیل می‌خواهد بگوئیم این حکم که در شریعت حضرت موسی بوده در شریعت اسلام نیست.

پس ما اگر بخواهیم مستصحاب را نبوت قرار ندهیم بلکه احکام شریعت این پیامبر را قرار بدهیم، ارکان استصحاب موجود است، یقین و شک و لکن مجالی نیست و ما نیازی به استصحاب نداریم اصلاً، روی همین مصدق بودن، روی اینکه ما مفصل بحث کردیم، آن تنبیهی که مربوط به استصحاب احکام شرایع سابقه بود را مراجعه بفرمایید که ما مفصل بحث کردیم، گفتیم یکی از چیزهایی که شاید در ذهن خیلی‌ها وجود دارد و این غلط هست این است که ما بگوئیم با آمدن اسلام تمام احکام شریعت سابق نسخ شد الا ما خرج بالدلیل، در حالی که عکس این است آنچه که صحیح است و مطابق آیات فراوانی از قرآن کریم هست این است که تمام احکام تصدیق شد، باقی ماند الا ما خرج بالدلیل.

حالا اصلاً اینطوری فرض کنیم اگر ما قائل به فطرت شویم، بگوئیم زمانی بود که خدا برای بشر پیامبری را ارسال نکرد، پیامبری یک پیامبر هم در یک زمانی تمام شد، اینطوری فرض کنیم بگوئیم مردم آن زمان دیگر احکام و دستوراتی ندارند؟! ما نسخ نبی را قائل هستیم ولی نسخ شریعتش را نه^[1].

نکات انتهایی تنبیه دوازدهم

اینجا چند تا مطلب دیگر هست که امروز بگوئیم و تمام شود ان شاءالله؛ یک مطلب این است که آخوند بعد از اینکه استصحاب نبوت را در سه قسمش بیان کردند و ما هم بیان کردیم و نتیجه را هم عرض کردیم، آخرین مطلبی که دارد این است که لا موقع لتثبت الکتابی باستصحاب نبوة موسی اصلاً، که شاید این تنبیه از اول که آیا استصحاب در امور اعتقادی جریان دارد یا اخیر است و این قضیه داستانی دارد که یکی از بزرگان علمای شیعه که صاحب بحر الفوائد مرحوم آشتیانی می‌گوید مرحوم سید محمد باقر قزوینی بوده، صاحب اوثق می‌گوید سید بحر العلوم یا آقا سید محمد کاظمی یا سید حسین قزوینی بوده و بعد هم می‌گویند امکان تعدد واقعه هم هست، یک دهی بوده به نام ذالکفل که همه یهودی بودند ظاهراً در نزدیکی حله، آنجا وقتی این عالم شیعی رسیده بودند آن عالم یهودی می‌گوید شما که استصحاب را قبول دارید ما می‌گوئیم نسبت به نبوت حضرت موسی یقین داریم به اصل حدوثش و الآن شک در بقاءش داریم، استصحاب می‌کنیم نبوت حضرت موسی را، این مناظره واقع شده بین این عالم یهودی و این عالم شیعی.

اشکال مرحوم آخوند به استصحاب فرد کتابی

حالا اینجا مرحوم آخوند می‌فرماید اصلاً مجالی برای تشبّث کتابی به استصحاب نیست، چرا؟ برای اینکه این کتابی یا می‌خواهد مسلمان را الزام کند یا اینکه خودش را اقناع کند، اگر از باب الزام للمسلم است مسلمان شک در بقاء ندارد بلکه یقین به ارتفاع دارد، مسلمان می‌گوید من یقین دارم نبوت حضرت موسی تمام شده و رفته، شک در بقاء ندارد.

اگر از باب اقناع خودش است، یعنی یهودی می‌گوید حالا یک عده‌ای می‌گویند پیامبری آمده پیامبر آخر الزمان هم هست و نبوت حضرت موسی از بین رفته برای خودِ یهودی، حالا شک حاصل می‌شود که واقعاً نبوت باقی است یا باقی نیست، می‌فرماید باز اینجا استصحاب به دردش نمی‌خورد اگر بخواد از باب اقناع نفس باشد فایده‌ای ندارد، چرا؟ للزوم معرفة النبي بالنظر إلى حالاته و معجزاته عقلاً، این باید یک دلیل عقلی محکم برای معرفت النبی داشته باشد، با استصحاب بخواد اعتقاد به نبوت پیدا کند نمی‌شود.

از طرف دیگر دلیلی بر اینکه متعبد به شریعت خودش شود بگوئیم حالا این ولو عقلاً دلیل عقلی و یقین به نبوت حضرت موسی ندارد اما به شریعت حضرت موسی متعبد باشد می‌فرماید این هم دلیلی نداریم که اگر واقعاً در نبوت حضرت موسی تردید داشت بگوئیم نسبت به شریعت حضرت موسی متعبد باشد که باز این مطلب دوم همان است که مورد قبول ما نیست، اگر یک کسی در یک نبوتی و در اینکه عمل و اجل یک نبوتی فرا رسیده یا نه، تردید کرد، می‌توانیم بگوئیم باید متعبد به شریعت باشد، چرا؟ ما باز آنجا یک مطلبی را گفتیم که باید دو مرتبه آن مطلب را یادآوری کنیم، ما نسبت به احکام شرایع سابقه دو راه داریم برای ابقاء آن، یکی اینکه بر ما تصدیق آن احکام واجب است به حسب آیات فراوانی که آمده تصدیق ما انزل علی النبی السابق بر ما مسلمان‌ها هم واجب است اصلاً آیات قرآن می‌گوید مؤمن و مسلمان واقعی کسی است که ایمان بیاورد بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، این تصریح قرآن است^[2].

(سؤال و پاسخ استاد) در زمان ظهور حضرت حجت (عج) اگر امام حسین (علیه السلام) رجعت کند امام؟ امام نیست، امام فقط حضرت حجت است و لذا امام صادق می‌فرماید لو رأیته لخدمته اتفاقاً این تعابیر بیشتر در همین بحث‌هاست که بعضی می‌گویند امام صادق با اینکه جدّ حضرت حجت است چطور می‌فرمایند که لو رأیته لخدمته برای اینکه لو راه لما کان اماماً، امام حضرت حجت است، امام حسین (علیه السلام) هم رجعت کند امام حضرت حجت است، باز مقام ذاتی را کار نداریم، به معنای منصب مجعول اینطور است و در نبوتش هم همینطور است، حضرت عیسی هم در رجعت یا در زمان ظهور برگردند از آسمان به زمین و اقتدا کنند به حضرت حجت، اما لیس بنبی و لذا لزوم تبعیت ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ کفایة الأصول (طبع آل البیت)، ص: 423؛ و أما استصحابها بمعنی استصحاب بعض احکام شریعة من اتصف بها فلا إشکال فیها کما مر. ثم لا یخفی أن الاستصحاب لا یکاد یلزم به الخصم إلا إذا اعترف بأنه علی یقین فشک فیما صح هناك التعبد و التنزیل و دل علیه الدلیل کما لا یصح أن یقنع به إلا مع الیقین و الشک و الدلیل علی التنزیل.

[2] □ کفایة الأصول (طبع آل البیت)، ص: 423 و 424؛ و منه انقدح أنه لا موقع لتشبث کتابی باستصحاب نبوة موسی أصلاً لا إلزاماً للمسلم لعدم الشک فی بقائها قائمة بنفسه المقدسة و الیقین بنسخ شریعته و إلا لم یکن بمسلم مع أنه لا یکاد یلزم به ما لم یعترف بأنه علی یقین و شک و لا إقناعاً مع الشک للزوم معرفة النبي بالنظر إلى حالاته و معجزاته عقلاً و عدم الدلیل علی التعبد بشریعته لا عقلاً و لا شرعاً و الاتکال علی قیامه فی شریعتنا لا یکاد یجدیه إلا علی نحو محال و وجوب العمل بالاحتیاط عقلاً فی حال عدم المعرفة بمراعاة الشریعتین ما لم یلزم منه الاختلال للعلم بثبوت إحداهما علی الإجمال إلا إذا علم بلزوم البناء علی

الشریعة السابقة ما لم یعلم الحال.